

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۱/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۱/۱۹

(صص ۱۲۷-۱۵۴)

نگاهی به گویش بابلی

شادروان سلیمه زمانی*

چکیده

بابلی از گویش‌های مرکزی زبان طبری است که در کرانه جنوبی دریای کاسپین رواج دارد و جزو گویش‌های شمال غربی به شمار می‌رود. زبان طبری به سه دسته شرقی، غربی و مرکزی تقسیم می‌شود. این زبان یکی از معدود گویش‌های ایرانی است که از سنت ادبی کهنی برخوردار است. محدوده رواج گویش بابلی شهرستان «بابل» در استان مازندران است. این شهرستان متشکل از هفت شهر بابل، امیرکلا، زرگر محله، گتاب، گلوگاه، خوش رودپی و مرزی‌کلا است. آنچه در این مقاله آمده، توصیف مختصر آواشناسی، ساخت‌واژی، نحوی و واژگانی و ملاحظات جامعه‌شناختی گویش بابلی است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد بابلی در مناطق شهری کم‌رنگ‌تر از مناطق روستایی صحبت می‌شود.

کلیدواژه: زبان طبری، زبان‌های کاسپی، زبان‌های ایرانی، گویش بابلی

*دکترای زبان شناسی همگانی دانشگاه علوم و تحقیقات تهران

مقدمه

«بابلی» زبان مردم شهر «بابل» است. این شهرستان از هفت شهر (بابل، امیرکلا، زرگرمحله، کتاب، گلوگاه، خوش‌رودپی و مرزی‌کلا)؛ و شش بخش (مرکزی با مرکزیت بابل؛ بندپی شرقی با مرکزیت گلوگاه؛ بندپی غربی با مرکزیت خوش‌رودپی؛ بابل‌کنار با مرکزیت مرزی‌کلا؛ لاله‌آباد با مرکزیت زرگرمحله؛ کتاب با مرکزیت کتاب) تشکیل شده است^۱ که از شمال به شهرستان بابلسر؛ از جنوب به رشته کوه البرز؛ از غرب به شهرستان آمل؛ و از شرق به شهرستان‌های قائم‌شهر و سوادکوه محدود است. شهر بابل، مرکز شهرستان بابل، بین 36° و 34° و 15° عرض شمالی و 52° و 44° و 20° طول شرقی از نصف‌النهار گرینویچ واقع شده است و با تهران 5° و 15° اختلاف ساعت و ۲۱۰ کیلومتر فاصله دارد (سایت فرمانداری بابل).

شهرستان بابل همچون بسیاری از شهرهای دیگر استان مازندران صنایع دستی، کشاورزی و کارخانه‌ای دارد. این شهرستان به دلیل آب‌وهوای مناسب، دارای محصولات گوناگون کشاورزی است. از جمله این محصولات می‌توان انواع برنج (طارم و ...)، گندم، پنبه، جو، نیشکر، کنجد، کنف، کتان، ابریشم، حبوبات، مرکبات (به‌ویژه پرتقال و نارنج)، انار جنگلی، ازگیل، صیفی‌جات و سبزیجات مختلف را نام برد. گل‌های فراوانی نیز در این منطقه می‌رویند که شامل بنفشه تبری (وَنُوشه)، و نرگس (به‌ویژه نرگس زرد) است. دامداری به‌خصوص پرورش گوسفند، صید مرغابی و ماهی‌های رودخانه‌ای در این شهرستان رایج است (ملکشاهی و دیگران، ۱۳۷۹: ۴۴۴-۴۰۸).

^۱ اطلاعات جغرافیای سیاسی این بخش از وبگاه فرمانداری شهرستان بابل به نشانی <https://ostan-mz.ir/babol> نقل شده است.

در سال ۱۳۹۰ ش، جمعیت بابل حدود ۵۰۰ هزار تن بود.^۲ طبق آمار و اطلاعات فرمانداری بابل، کل جمعیت شهرستان بابل، ۴۹۵۴۷۲؛ جمعیت مناطق شهری آن ۲۶۱۷۳۳؛ و جمعیت مناطق روستایی آن ۲۳۳۷۳۹ تن در زمان انجام این پژوهش است (نک: درگاه ملی آمار).

در تحقیقات میدانی که نگارنده این پژوهش انجام داده‌است، هرچه به مناطق روستایی نزدیک می‌شویم، نفوذ زبان فارسی کمتر می‌شود؛ اما در نقاط مرکزی شهر، استفاده از گویش بابلی کم‌رنگ است؛ یا از هر دو گونه فارسی و بابلی در شرایط متفاوت استفاده می‌کنند. نسل سنین پایین و جوان این منطقه، به‌ندرت این گویش را به کار می‌برند، اما بابلی‌های مسن‌تر در گفت‌وگوهای روزمره‌شان نیز به زبان بابلی صحبت می‌کنند. در این پژوهش سعی شده‌است تا به توصیف مختصری از ساخت‌واژه‌ها، آواشناسی، صورت‌های نحوی و واژگانی گویش بابلی پرداخته شود تا از این طریق، ویژگی‌های بارز زبان‌شناختی این گویش مشخص شود.

۱. پیشینه پژوهش درباره گویش بابلی در ایران و خارج از ایران

یدالله‌پور، در پایان‌نامه کارشناسی ارشدش با عنوان: «بررسی آواشناختی گویش مازندرانی (لهجه بابلی)» (۱۳۸۵) به بررسی آکوستیکی آواهای گونه بابلی پرداخته، و می‌نویسد: فضای واکه‌ای بابلی بسته‌تر از فارسی است. گویش بابلی یکی از گویش‌های مهم و زنده زبان تبری، در ردیف گویش آملی و ساروی است.

جهانگیری (۱۳۵۲) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود: «بررسی تعداد، توزیع و گسترش گویش‌های رایج در استان مازندران»، گویش‌های این منطقه را از نظر جغرافیایی بررسی کرده‌است. هدف از پژوهش او، تهیه اطلسی از گویش‌های رایج در استان مازندران است که شهرهای شهسوار، نوشهر، نور، آمل، بابل، شاهی، ساری، بهشهر، گرگان و گنبد

^۲ اطلاعات جمعیتی و آمار این پژوهش از درگاه ملی آمار به نشانی <https://www.amar.org.ir> نقل شده‌است.

کاوس را تحت پوشش دارد. رواج زبان عربی در ده «بوله کلا» در شهر بابل و زبان روسی در نقطه دیگری از این استان، بسیار جالب توجه است. در آبادی‌های مربوط به شهرستان‌های شهسوار، نوشهر، نور، آمل، بابل، شاهی، ساری و بهشهر غلبه بیشتر با گویش مازندرانی است و سپس به ترتیب، گویش‌های فارسی، کردی و ترکی رایج است.

اکبرپور (۱۳۸۶) در پایان‌نامه‌ای با عنوان: «بررسی ساختار دستوری گویش بابل»، گونه بابل‌ی را بررسی کرده است. اکبرپور در پایان‌نامه، نظام آوایی، صرف (ویژگی‌های صرفی مقوله‌های اسم، ضمیر، صفت، قید، فعل، حرف و وند)، نحو (بررسی گروه‌ها و نقش‌های نحوی و انواع جمله با نمونه)، و در پایان پیوست (اسامی مختلف، نام ماه‌ها، جمله‌ها و مثل‌ها) مربوط به این زبان را آورده است.

پیرزاد نیز در پایان‌نامه خود به مسئله تصریف فعل و توصیف مشخصه‌های تصریفی آن در گویش مازندرانی (گونه بابل‌ی) پرداخته، و در این راستا، مقاله فریبا قطره (۱۳۸۶) را با عنوان: «مشخصه‌های تصریفی در زبان فارسی امروز» مبنای نظری کار خود قرار داده است (پیرزاد، ۱۳۸۹: ۶).

لکوک در کنار گونه‌های ساری، بابل، آمل، تنکابن، شاهی، چالوس، چندین روستای رشته کوه‌های البرز مانند ولاترو در شمال، و شه‌میرزاد در ۳۰ کیلومتری شمال سمنان را نیز در بخش گویش‌های مازندرانی آورده است (لکوک، ۱۹۸۹: ۲۹۶).

در پایان‌نامه قلی تبار (۱۳۹۲) با عنوان: «بررسی تحولات واجی گویش مازندرانی (گونه بابل‌ی)» آمده است: «برخی واژه‌های بابل‌ی در مقایسه با فارسی نو تحول یکسان و مشابهی نداشته، و در بعضی موارد بدون تحول به دوره نو رسیده‌اند. تحولات آوایی بابل‌ی در واژه‌ها و همخوان‌ها به یک اندازه نیست و در همخوان‌ها بیشتر است. این تحولات واجی تقریباً در تمام گویش‌ها و لهجه‌های مازندرانی مشابه است و تفاوت‌های جزئی که مشاهده می‌شود مربوط به بافت فرهنگی مردم منطقه می‌باشد» (قلی تبار، ۱۳۹۲: چکیده).

فناپی (۱۳۹۴) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود ویژگی‌های زبان‌شناختی گویش بابلی را بررسی کرده‌است. فناپی در این تحقیق تلاش کرده است در پنج فصل خصوصیات آوایی، صرفی، نحوی و واژگانی این گویش را بررسی کند. ایشان معتقدند: بابلی تعدادی از واژگان باستانی را در خود حفظ کرده، و درعین حال تعدادی واژه از زبان روسی وام گرفته‌است. در این تحقیق شعر، داستان، ضرب‌المثل‌های بابلی هم آمده‌است.

۲. ریشه‌شناسی نام بابل

نام باستانی شهر بابل ظاهراً «مامطیر / ممطیر» است.^۳ این نام در کتاب ارزشمند و تاریخی *حدودالعالم من المشرق الى المغرب* از نویسنده‌ای ناشناس به صورت «ممطیر» آمده، و در پاورقی همان کتاب «ممطیر» مترادف «بارفروش» دانسته شده‌است. در این کتاب آمده: «مامطیر شهرکی است با آب‌های روان، و از وی حصیری خیزد سطر و سخت نیکو، که آن به تابستان به‌کار دارند» (*حدودالعالم*، ۱۳۸۳: ۳۹۷). نیاکی (۱۳۸۳: ۴۳۹) «بارفروش‌ده» را همان شهر بابل می‌داند. *حدودالعالم* از رود «باول» نام برده‌است که باید همان بابل باشد. به نوشته *حدودالعالم* (۱۳۸۳: ۱۶۲): «دیگر رودی است که «باول» خوانند. از کوه قارن برود و بر مامطیر بگذرد، و اندر دریای خزران افتد». یاقوت حموی (۱۳۸۰، ج ۱: ۴۸۶) در قرن هفتم، و مرعشی (۱۳۴۵: ۵۰۹) در قرن نهم نیز نام آن را باوُل ضبط کرده‌اند. همان‌طور که گذشت، شهر بابل ابتدا مامطیر یا مَمَطیر نام داشت. پس از حمله مغول، و به احتمال در قرن هشتم به «بارفروش‌ده» معروف شده‌است. از اواخر عصر صفوی (اواخر قرن دوازدهم) به «بارفروش» مشهور شده‌است. چون رود بابل، که در قدیم به باوُل معروف بوده، از کنار آن می‌گذرد، به همین مناسبت در ۱۳۰۶ ش، به دستور دولت وقت، نام شهر به بابل تغییر یافت (*دانشنامه*، ۱۳۷۵، ج ۱: ۸۵).

^۳ برخی آن را به اشتباه مه‌میترا (میترا بزرگ) پنداشته‌اند که حدس و گمانی بیش نیست (اسماعیل پور، ۱۳۷۹: ۲۱۳).

۳. جایگاه گوش‌های بابلی در میان گوش‌های ایرانی

گوش بابلی از گوش‌های زبان تبری است که در کرانه جنوبی دریای کاسپین رواج داشته، و جزو گوش‌های شمال غربی به شمار می‌آید. زبان تبری به سه دسته شرقی، غربی و مرکزی تقسیم می‌شود و گوش بابلی از گوش‌های مرکزی آن است (هاشمی کمانگر، ۱۳۹۲: ۴). اسماعیل‌پور در کتاب *بابل شهر بهارنارنج* می‌نویسد: «زبان تبری (مازندرانی) متعلق به سومین دوره زبان‌های ایرانی است که خود دنباله طبیعی زبان‌های ایرانی باستان و میانه است و برخی ویژگی‌های زبان‌شناختی و ریشه‌شناختی پارسی میانه (پهلوی ساسانی) و پارتی (پهلوی اشکانی) را حفظ کرده است. زبان تبری دارای ادبیات مکتوب و شفاهی درخور توجهی است (اسماعیل‌پور، ۱۳۷۹: ۲۰۵). لُکوک (۱۳۸۳: ۴۸۹) گوش بابلی را در زیرگروه گوش‌های مازندرانی، از گروه گوش‌های حاشیه دریای کاسپین و گوش‌های شمال غرب ایران، ذکر می‌کند. گوش مازندرانی یکی از محدود گوش‌هایی است که از سنت ادبی کهن برخوردار است؛ به عنوان مثال دیوان امیر پازواری یکی از آن‌هاست (اسماعیل‌پور، ۱۳۷۹: ۲۰۶).

گوش امیرکلا، اندکی با بابلی متفاوت است (تحقیقات میدانی گویشور)؛ گوش بابلی از مناطق کوهستانی چلاو آمل تا بندپی، امامزاده حسن در سمت غربی آلاشت، و نواحی جلگه گوش‌های حد فاصل فریدون‌کنار، بابلسر، بهنمیر، کیاکلا تا روستاهای کوهپایه‌ای کهنه خط، گنج‌افروز و بابل کنار.

۴. ویژگی‌های آوایی، صرفی و نحوی در گوش بابلی

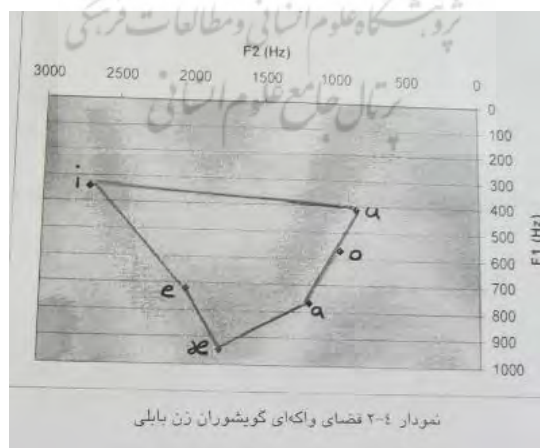
بررسی ساخت‌واژه‌ها، آواشناسی، صورت‌های نحوی و واژگانی گوش بابلی نشان می‌دهد که برخی از واژه‌های بابلی در مقایسه با فارسی نو تحول یکسان و مشابهی نداشته، و در بعضی موارد بدون تحول به دوره نو رسیده‌اند. تحولات آوایی بابلی در واژه‌ها و همخوان‌ها به یک اندازه نیست و در همخوان‌ها بیشتر است. این تحولات واجی تقریباً در تمام گوش‌ها

و لهجه‌های مازندرانی مشابه است و تفاوت‌های جزئی‌ای که مشاهده می‌شود مربوط به بافت فرهنگی مردم منطقه می‌باشد (قلی‌تبار، ۱۳۹۲: چکیده).

۴-۱. ویژگی‌های آوایی واکه‌ها و همخوان‌ها

دو واج /k/ و /g/ در جایگاه‌های پایانی و آغازین از نظر جایگاه تولید، تابع واکه‌های پیش و پس از خودند. همخوان انسدادی چاکنایی نه در سطح آوایی، و نه در سطح واجی در این گونه دیده نمی‌شود. /ɬ/ در بابل یک همخوان تقریبی است (یداله‌پور، ۱۳۸۵: ۱۳۴). در بابل شش واکه ساده /a, e, o, â, u, i/ وجود دارد (همان: ۱۱۳).

/â/ و /a/ در بابل اندکی بسته‌تر و بالاتر از فارسی‌اند. مصوت /e/ در بابل پسین‌تر از فارسی است. مصوت /o/ در بابل بسته‌تر و پیشین‌تر از فارسی ادا می‌شود. مصوت /u/ بابل پیشین‌تر از فارسی تولید می‌شود. و /i/ بابل پسین‌تر از معادل خود در فارسی تلفظ می‌شود (همان: ۱۲۴). توالی /ou/ در بابل به‌صورت واکه ساده [u] تلفظ می‌شود و توالی /au/ در حال تبدیل شدن به یک واکه بلند باز و پسین است و بنابراین تنها توالی واکه‌ای در بابل /ai/ است (همان: ۱۲۵، ۱۲۹ و ۱۳۴).



نمودار ۱. نمودار واکه‌ای گویشوران زن و مرد بابل (یداله‌پور، ۱۳۸۵: ۱۲۳).

الفبای بومی	جایگاه تولید	دو لبی	لب و دندانی	دندانی - لثوی	لثوی	لثوی - کامی	کامی	نرم‌کامی	ملازی	چاکنایی
بندشی (انسدادی یا انفجاری)	<i>p</i> <i>b</i>			<i>t</i> <i>d</i>				<i>k</i> <i>g</i>	<i>q</i>	?
بندشی - سایشی						<i>ɕ</i> <i>j</i>				
سایشی			<i>f</i> <i>v</i>		<i>s</i> <i>z</i>	<i>ʃ</i>			<i>x</i>	<i>h</i>
خیشومی	<i>m</i>		<i>n</i>							
لرزشی (غلطان)				<i>r</i>						
کناری				<i>l</i>						
نیم‌واکه (روان)						<i>y</i>				

جدول ۱. همخوان‌های گویش بابلی (به نقل از فتایی، ۱۳۹۴: ۵۹)

۴-۲. فرایندهای آوایی

در تحوّل یای مجهول در این گونه باید گفت در برخی موارد، صورت‌هایی که در فارسی باستان با *e* کشیده بیان می‌شدند، در گونه بابلی به صورت توالی واکه *e* و همخوان [y] تلفظ می‌شود: (نیرو) *ney.ɪu* (تحقیقات میدانی گویشور). همچنین در داده‌های گویشی پیوست پایانی کتاب «واج‌شناسی» بیان می‌شود که واژه «خراب» به صورت *bâxer* و واژه «تبل» به صورت *tambel* تلفظ می‌شود (کرد زعفرانلو کامبوزیا، ۱۳۸۹: ۴۲۷).

فرایندهای آوایی مانند همگونی، حذف و ناهمگونی در این گونه رخ می‌دهد (تحقیقات میدانی گویشور). «نمی‌شود گفت» به صورت «نمی‌شود گفتن» بیان می‌شود: *naâjšene/naune baten* که می‌توان گفت تبدیل */n/* به [y] رخ داده است (همان). در تلفظ واژه «بزرگ‌تر» *gat-te.ɪ* به صورت *ga:te.ɪ*، به نظر می‌رسد حذف همخوان و کشش جبرانی رخ داده است (همان). ناهمگونی و تبدیل واکه */e/* به [u]، در توالی *e' + e* (بچه است): *-e' vače* به صورت *vaču' -e* بیان می‌شود (همان). افعال زمان حال با نشانه استمرار حال [n]،

در گونه شهر «بابل» در استان مازندران دیده می‌شود و فعل «می‌بری» به شکل [var+n+i] تلفظ می‌شود (زمانی، ۱۳۹۲: ۱۶۶).

۴-۲-۱. نرم‌شدگی همخوان

فرایند تضعیف در این گونه، در تلفظ واژه «تبر» *tæbær* به صورت *tævær* رخ می‌دهد (کرد زعفرانلو کامبوزیا، ۱۳۸۹: ۳۹۲). در گونه «بابلی»، تمام صورت‌های گذشته، با [y] تلفظ می‌شوند و صورت مصدری [ha+y+t+en] به کار می‌رود (پرمون و زمانی، ۱۳۹۲: ۱۵۰). مورد دیگری از همگونی همخوان با واکه یا تضعیف در تلفظ: *tæbær* به صورت *tavar* دیده می‌شود (کرد زعفرانلو کامبوزیا، ۱۳۸۹: ۳۹۲).

۴-۲-۲. همگونی همخوان با همخوان

همگونی کامل /t/ با /s/ در بیان عبارت «مست است» به صورت *ma'ss+e* و همگونی کامل /d/ با /n/ در بیان عبارت «چند است» به صورت [čænn+e] و همگونی کامل /d/ با /z/ در بیان «دزدی» به صورت [dezz+i] به چشم می‌خورد (تحقیقات میدانی گویشور).

۴-۲-۳. گردش واکه‌ای واکه ستاک

کلباسی در مورد گونه‌های زبانی مازندران عقیده دارد که در تبدیل واکه [a] در ستاک حال فعل ترسیدن، پس از پیشوند *ba* به واکه [e] نوعی ناهمگونی رخ داده است (کلباسی، ۱۳۷۷: ۱۱۸) مانند «می‌ترسم»: *ta'ɪs+ēme* و «بترسی»: *ba'+t^heɪs+i* (تحقیقات میدانی نگارنده).

۴-۲-۴. حذف همخوان پیش از گذشته‌ساز

در گونه بابل، همخوان پایانی ستاک گذشته برخی افعال به‌ظاهر بی‌قاعده، با تکواژ گذشته‌ساز پس از خود همگون نمی‌شود و حذف می‌شود. مانند «پخت» $ba+be+t+e$ و «می‌پزد» $pa'-je-n-e$ (تحقیقات میدانی گویشور).

۴-۲-۵. محل تکیه کلمات در گویش بایی

اسم (در هر سه حالت اسم ساده، مشتق و مرکب)، تکیه‌اش بر هجای پایانی است:

ki'jâ دختر

ze'nâ زن

هنگامی که اسم در حالت ندا باشد، تکیه روی هجای آغازی است:

'xâxær خواهر!

تکیه صفت همانند اسم، روی هجای پایانی است:

qe'sang قشنگ

ke'čiktar کوچکتر

در ضمیر شخصی و ضمیر مبهم، تکیه بر هجای آغازی است:

've او

'venə مال او

تکیه فعلی که پیشوند داشته‌باشد، روی پیشوند و تکیه فعلی که بدون پیشوند باشد، روی هجای آغازی است:

'šu-mə می‌روم

'da-kat.ə افتاد

۴-۳. ویژگی‌های صرفی

در این گونه، ضمیر متصل وجود ندارد و ضمیر منفصل در حالت‌های فاعلی، مفعولی/ غیرفاعلی و ملکی به صورت‌های متفاوت دیده می‌شود. در هریک از این حالت‌ها، ضمیر در ۶ شخص صرف می‌شود.

ضمایر						نوع ضمیر
مفرد			جمع			
اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
men	te-	ve	ʔemâ	šemâ	Vešun	فاعلی
me re	te re	ve re	ʔemâ re	šemâ re	ʔunâ re	مفعول ازی/ به‌ای
me	te	vene	ʔame	šeme	vəšune	اضافی
me/e	te/e	vene/e	ʔame /e	eme/e	vʏ/une/e	ملکی

جدول ۲. صورت آوایی ضمیرهای گویش بابلی

۴-۳-۱. ضمیر اشاره

این: ʔin و این یکی: ʔin tâ - آن: ʔun و آن یکی: ʔun tâ و ضمیر انعکاسی: خود xed گاهی همراه še می‌آید:

xed re xâr babin.

خودت را خوب ببین (به خودت خوب نگاه کن).

še xede re xâr dunne.

خودش را [آدم] خوب می‌داند.

۴-۳-۲. واژه‌سازی

در گویش بابلی واژه‌سازی با سه روش اشتقاق، ترکیب و اشتقاق ترکیب صورت می‌گیرد و دوگانه‌سازی نیز به کار می‌رود. از دوگانه‌سازی برای تأکید در صفت استفاده می‌شود. مانند دختر خیلی خوب: *xâr xâr e kijâ*، هوای خیلی خیلی سرد: *bečâ bečâ heva*.

۴-۳-۳. ترکیب

مکتب‌خانه: *mella seje* (تحقیقات میدانی گویشور).

۴-۳-۴. اشتقاق

پسوند *kær*: روز شب کنی (کنایه از بیکار بودن): *ruz šu kari*

پسوند *eš*: باران: *vâr+eš*

۴-۳-۵. ساخت صفت

پیشوند *bikâ : bi*. وند صفت برتر *ter*: جمله (از او بزرگ‌تر است) به صورت: *vene tu ga:ter hasse* (شناسه سوم شخص مفرد- ریشه حال بودن بزرگ‌تر - از - او (اضافی)) بیان می‌شود که *tu* حرف اضافه تفضیلی است (تحقیقات میدانی گویشور).

۴-۳-۶. قید

خیلی: *xale*. به تندی: *tên tên*، آهسته: *ʔassug*، یواش: *las*، همین‌طوری، همچنان: *hamti* (همان).

۴-۳-۷. فعل

تکیه فعل معمولاً در جایگاه آغازین است. پیشوند *ba* نشانه نمود کامل است (دبیرمقدم، ۱۳۹۹: ۱۰۳۸). پیشوندهای اشتقاقی فعلی: *hâ-y-t-æn*: از کسی گرفتن (برگرفتن) و در چیزی ریختن/ پوشیدن: *deke.ɪden*: چیدن در: *da/iye'n* (تحقیقات میدانی گویشور).

۴-۳-۷-۱. ساختار فعل در بابلی

فعل در گویش مازندرانی دارای ۷ مشخصه تصریفی زمان، شخص، شمار، وجه، نمود، جهت مجهول و نفی است که در بیشتر موارد دارای تبلور صوری اند و این تبلور بیش تر از نوع وند-تکواژی است (پیرزاد، ۱۳۸۹: چکیده).

جدول ۳. شناسه های فعل در گویش بابلی

جمع	مفرد	
-mi	-mə	اول شخص
-ni	-i	دوم شخص
-nə	-e	سوم شخص

هریک از شناسه های بالا، تکواژگونه هایی دارند که در محیط های آوایی خاص ظاهر می شوند و می توانند طبق بافت تغییر کنند. مثلاً شناسه -em در مضارع التزامی دیده می شود: ba-ver-em (ببرم).

مشخصه زمان در این گویش به دو دسته کلی حال و گذشته تقسیم می شود و زمان آینده با استفاده از ساخت حال اخباری بیان می شود. از میان صیغه های سه گانه زمان، حال و حال التزامی تبلور صوری از نوع وندی دارند، اما ساخت های حال اخباری و مستمر تبلور صوری ندارند. همچنین در زمان گذشته، صیغه های گذشته ساده و اخباری دارای تبلور وندی، و صیغه های گذشته اخباری شرطی، نقلی، بعید، بعید نقلی، التزامی و مستمر تبلور وند-تکواژی دارند.

شناسه های شش گانه به طور هم زمان مشخصه های شخص و شمار را در افعال این گویش به روش وند-افزایی تبلور می بخشند.

از میان وجوه پنج‌گانه نیز وجه اخباری به شیوه‌های وندی و وند-تکواژی در صیغه‌های مختلف افعال تبلور می‌یابد و در دو مورد گذشته اخباری و حال اخباری، تبلور صوری ندارد. وجه التزامی و وجه شرطی نیز هرکدام به دو شیوه وندی و وند-تکواژی تبلور می‌یابند و وجه دعایی و وجه امری تبلور وندی دارند.

نمود کامل در گذشته ساده تبلور وندی دارد و در گذشته نقلی، بعید و بعید نقلی به روش وند-تکواژی متبلور می‌شود. نمود ناقص استمراری نیز فاقد تبلور صوری است و نمود عادت در این زبان ساخت تصریفی ندارد.

جهت مجهول در تمامی صیغه‌های افعال این گویش به روش وند-تکواژی تبلور می‌یابد.

و سرانجام مشخصه نفی نیز در گویش مازندرانی دارای تبلور صوری از نوع وندافزایی است (همان: چکیده).

۴-۳-۷-۲. زمان‌های صرفی فعل در بابلی

- زمان مضارع اخباری

ستاک حال فعل + نشانه استمرار حال + شناسه وجه اخباری
می‌روم: šu'-me، می‌روی: šu'ni، نمی‌روم: na'-šume.

جدول ۴. نمونه فعل مضارع اخباری (می‌شوم، می‌شوی)

جمع	مفرد	
vu-mi	vu-mə	اول شخص
vu-nemi	vu-ni	دوم شخص
vu-nenə	vu-nə	سوم شخص

- زمان مضارع مستمر

ستاک حال بودن: **dar** + (شناسه اخباری) + ستاک حال فعل + نشانه استمرار حال + شناسه وجه اخباری ← دارم می خورم: **da'r-me xâ'r-mə** (اسماعیل پور، ۱۳۷۹: ۲۰۹).

- زمان مضارع التزامی

پیشوند **ba** التزامی + ستاک حال فعل + شناسه وجه التزامی
 بخورم: **ba'-xer-em** (همان) بروم: **bu'rem** باید: **ve'ne bu'r-em** نباید / نمی خواهم بروم: **navene burem** به معنی نمی خواهم، کم استفاده می شود (تحقیقات میدانی گویشور).

جدول ۵. نمونه فعل مضارع اخباری (بشوم، بشوی ...)

جمع	مفرد	
ba-vv-im	ba-vv-em	اول شخص
ba-vv-inn	ba-vv-i	دوم شخص
ba-vv-en	ba-vv-e	سوم شخص

- فعل امر

فعل امر از بن مضارع به اضافه وند امری (**b(v)** به دست می آید. وقتی فعل پیشوندی باشد، به جای پیشوند امر وند اشتقاقی یا همان پیشوند فعلی ظاهر می شود. وند نفی هم **na-** و تکواژگونه های دیگرش است.

bə-vâš باش

da.ni-vâš نباش

bur، **na'su** برو، نرو

– زمان گذشته ساده

در فعل‌های غیرپیشوندی: پیشوند نمود تام *ba* + ستاک حال فعل + گذشته‌ساز + شناسه
(وجه اخباری) خوردم: *ba'xer-d-eme*؛ رفتم: *bu'r-d-eme*.

جدول ۶. صرف فعل ماضی ساده (بودم، بودی، ...)

جمع	مفرد	
<i>ba-ʔi-mə/ baymə</i>	<i>baʔimiʔbaymi</i>	اول شخص
<i>baʔiniʔ bayni</i>	<i>baʔiyiʔ bayi</i>	دوم شخص
<i>baʔinəʔ baynə</i>	<i>baʔiyeʔ bayyye</i>	سوم شخص

– گذشته استمراری

ستاک گذشته + شناسه اخباری.

در این گویش، گذشته استمراری وندی ندارد.

می‌خوردید: *xar-d-en i*.

– گذشته مستمر

صرف ستاک گذشته بودن و صرف گذشته ساده

داشتم می‌خوردم: *xer-d-eme day-.me*.

– گذشته نقلی

گذشته نقلی مانند صرف گذشته ساده است اما گاهی با فعل کمکی «داشتن» نیز صرف می‌شود.

شنیده‌ام (شنیده دارم): *beštus dârme*.

«داشتن» در ساخت نخست، تا حدی مشابه have در ماضی نقلی انگلیسی است (تحقیقات میدانی گویشور).

برخی نیز تکیه نشانه ماضی نقلی را تکیه آخرین هجای بن ماضی ماقبل شناسه دانسته‌اند.

رفته‌ام: bur-d-e'ma (اسماعیل پور، ۱۳۷۹: ۲۱۱).

– گذشته بعید

خورده بودم: baxerd bime، خورده بودیم: baxerd bimi (همان).

– گذشته التزامی

صفت مفعولی + صرف فعل باشم (bu) با شناسه وجه التزامی (تحقیقات میدانی گویشور).
خورده باشم: ba+xer+d bu+m؛ خورده باشند: ba+xerd bu+hen (اسماعیل پور، ۱۳۷۹: ۲۱۰).

صورت ماضی ساده بدون شناسه، صفت مفعولی می‌سازد. دوخته: badu't (همان: ۲۰۸).

جدول ۷. صرف فعل بودن در ماضی التزامی (بوده باشم، بوده باشی و)

جمع	مفرد	
bi-bu-?im	bi-bu-m	اول شخص
bi-bu-?in	bi-bu-?i	دوم شخص
bi-bu-?en	bi-bu-e	سوم شخص

۴-۳-۷-۳. نمونه‌ای از مصدر فعل «رفتن» و صرف آن

لازم به ذکر است در گونهٔ بابلی، ستاک حال و گذشتهٔ فعل رفتن از دو ریشهٔ متفاوت گرفته شده‌اند.

ماضی ساده

bu'r-d-emi	رفتیم	bu'r-d-eme	رفتم
bu'r-d-eni	رفتید	bu'r-d-i	رفتگی
bur-d-ene	رفتند	bu'r-d-e	رفت

مضارع

šummi	می‌رویم	šu-me	می‌روم
šunəni	می‌روید	šu-ni	می‌روی
šunəne	می‌روند	šu-ne	می‌رود

مضارع التزامی

burim	برویم	burem	بروم
burin	بروید	buri	بروی
buren	بروند	bure	برود

باید بروم: vene burem، نباید / نمی‌خواهم بروم: navene burem، نمی‌خوام (کم استفاده می‌شود)

ماضی نقلی مانند ماضی ساده

ماضی بعید

burd bimi	رفته بودیم	burd bime	رفته بودم
buɣd bini	رفته بودید	burd bi	رفته بودی
buɣd bine	رفته بودند	buɣd biye	رفته بود

۴-۳-۷-۸. افعال مرکب در بابلی

- افعال پی‌بستی فارسی

خوشم آمد (مرا خوش آمد): *me ɽe xoš biyamu* (تحقیقات میدانی گویشور).

- ساخت سببی با افزودن *en* وند

نمونه‌هایی از مصدر مرکب بابلی (به نقل از فنایی، ۱۳۹۴: ۲۹۴)

<i>piyādā bayyān</i>	پیاده شدن	<i>?u hedā?ən</i>	آبیاری کردن
<i>pidā hakerdān, hāketān</i>	پیدا کردن	<i>taš bazu?ən</i>	آتش زدن
<i>bavardān</i>	پیروز شدن	<i>taš baytān, taš haytān</i>	آتش گرفتن
<i>tešnā bayyān</i>	تشنه شدن	<i>?āšti hakerdān, xār bayyēn</i>	آشتی کردن
<i>raset hakerdān</i>	تقسیم کردن	<i>?ajir hakerdān</i>	اجیر کردن
<i>tekum baxerdān</i>	تکان خوردن	<i>bād bedā?ən, bebāxtān</i>	از دست دادن
<i>telāfi hakerdān</i>	تلافی کردن	<i>bālā biyārdān, lu biyārdān</i>	استفراغ کردن
<i>yekke baxerdān</i>	جا خوردن	<i>betāšiyān</i>	اصلاح کردن
<i>sivā hakerdān</i>	جدا کردن	<i>vā bayyān</i>	باز شدن

– فعل کمکی «دادن»

رسیدن: ba-ṣess-i-y-en و رساندن: ba-ṣess-en-n-in – پراندن: paṭ hedân (پر دادن).

– فعل کمکی «داشتن»

صورت وجهی شدن در بابلی از همراهی فعل «شایستن» با فعل ساخته می‌شود:
راز او را نمی‌شود به تو گفت: nan-lene ʔnɹj-lene? nawne vene ɹaze teɭ bauten
گفتن تو (اضافی) نمی‌شود/ نباید را راز او (ملکی) (تحقیقات میدانی گویشور).

– کاربرد فعل مانستن و شباهت

به پدرش شبیه نیست: ʔe peɭ-e na-mun-ne (تحقیقات میدانی گویشور).

۴-۴. ویژگی‌های نحوی گویش بابلی

نظام مطابقه در بابلی فاعلی-مفعولی است و این گویش یک هسته پایانی دارد. در گویش بابلی جنس دستوری وجود ندارد (همان).

تعدادی از پس‌اضافه‌های این زبان: حرف اضافه: با/ از: ĵâ- برای: vesse/se و در ساخت صفت تفضیلی: حرف تفضیلی پیش از مقایسه‌شونده می‌آید (اسماعیل پور، ۱۳۷۹: ۲۰۹).

مضاف و مضاف‌الیه: بیشترین شباهت دستوری در گویش پنج‌گانه سمنان و اطراف آن و مازندران، در جابه‌جا کردن ترکیب وصفی و اضافی است (قاسمی شهمیرزادی، ۱۳۸۹: ۱۶۸۷).

ساخت صورت جمع:

۱- افزودن پسوند *un*: دخترها: *kiĵâ-un* و پسرها: *rikâ-un*.

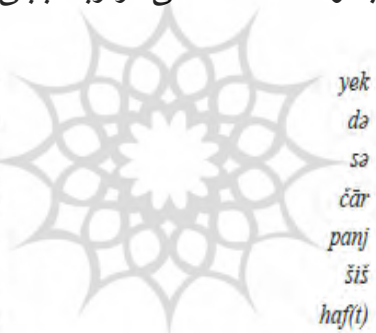
۲- افزودن پسوند *â*: سبدها: *sabed+â* (اسماعیل پور، ۱۳۷۹: ۲۰۹).

عدد:

عدد در زبان بابلی بر سه نوع است: اصلی، ترتیبی، کسری و توزیعی. اعداد اصلی همراه

اعداد اصلی واژه *tâ* می‌آید و بین و عدد و معدود قرار می‌گیرد (فناپی، ۱۳۹۴: ۱۰۴).

جدول ۸. اعداد اصلی در زبان بابلی



<i>bis</i> ۲۰	<i>yek</i> ۱
<i>bis e yek</i> ۲۱	<i>dā</i> ۲
<i>sī</i> ۳۰	<i>sā</i> ۳
<i>če:l</i> ۴۰	<i>čār</i> ۴
<i>penjā</i> ۵۰	<i>pañj</i> ۵
<i>šas</i> ۶۰	<i>šiš</i> ۶
<i>heftād</i> ۷۰	<i>haft(i)</i> ۷
<i>heštād</i> ۸۰	<i>haš(t)</i> ۸
<i>naved</i> ۹۰	<i>nō</i> ۹
<i>sad</i> ۱۰۰	<i>dā</i> ۱۰
<i>hezār</i> ۱۰۰۰	<i>yāzza</i> ۱۱
<i>meylun</i> ۱۰۰۰۰۰	<i>dāvāzza</i> ۱۲
	<i>sizza</i> ۱۳
	<i>čārda</i> ۱۴
	<i>pañzā</i> ۱۵
	<i>šunzā</i> ۱۶
	<i>hivda</i> ۱۷
	<i>hijda</i> ۱۸
	<i>munzza</i> ۱۹

همراه عدد اصلی، اسم مفرد می‌آید: *də tā nân* (دو تا نان).
 بین دو عدد *də* (دو) و *sə* (سه)، اگر پسوند ترتیبی بیاید، همخوان میانجی *yy* ظاهر می‌شود. *dəyyāmi* (دومی).

۵. تأثیر زبان‌های دیگر بر این گویش

وام‌واژه‌ها در این گونه، متفاوت بیان می‌شوند. برای نمونه واژه روسی «سماوار» به صورت *semvâr* تلفظ می‌شود. محمدحسن (*mamdese'n*).

۶. نمونه‌ای از شعر و واژه‌های این گویش

نماشونه سر ویشه بئیّه روشن (وقت مغرب است جنگل روشن شد):

nemâšun-e sar više ba-h-i-ye rušen

امیر و گهر بوردنه گو بدوشن (امیر و گهر رفتند / رفته‌اند گاو بدوشند):

amir o guher burdene gu badušen

شیر ره بورن بازار با هم بروشن (شیر را ببرند در بازار با هم بفروشند):

šir re baveren bazaar ba ham barušen

زربفت هیرن گهر تن دپوشن (زربفت بخزند به تن گوهر بپوشند):

zarbaft hayren guher-e tan da-puš-en

(به نقل از شکری، ۱۳۸۹: ۱/۲۱)

۷. نمونه‌ای از واژگان گویش بابلی

اعضای بدن

das	دست	Bâl	بازو
mi	مو	demag	بینی

واژه‌های خویشاوندی

nane	مادرِ مادر	vače	بچه
nanâkâ	مادرِ پدر	xâxeɭ	خواهر
mar	مادر	beɭâɭ	برادر
kiĵâ/ deteɭ	دختر	ɭikâ	پسر

حیوانات و جانوران

kavez	لاک‌پشت	šal	شغال
maɭ	مار	kerg	مرغ
muškeɭ	مارمولک	miška	گنجشک
maz	مگس	vak	قورباغه/ وزغ
		veɪg	گرگ

ابزار

zendâz	زیرانداز	saz(z)e	جارو
		xâkennâz	خاک‌انداز

وسایل آشپزخانه

keteɽɑ	قاشق چوبی	ʔaftu	پارچ آب
--------	-----------	-------	---------

واژه‌های دیگری از گویش بابلی

eɽebʃ	جوراب	bande keli	تار عنکبوت
ʃelvâɽ	شلوار	ɽik	لثه
vâɽeʃ	باران	ʔu	آب
kafi	کدو	dâɽ	درخت
kafɽuk	کاهو	gelâm	برگ
čakke semâ	رقصیدن	seɽe	خانه
		sinʃe kelâɽin	عینک

چند مصدر بابلی

čakke semâ	رقصیدن محلی	hedân	دادن
baverden	بردن	daketen	افتادن
besâten	ساختن	vaɽčîn hakeɽden	جدا کردن
bišâr bayyen	بیدار شدن	dekâšten	کاشتن
bâwten/ bawten	گفتن	baččîn	چیدن
bašussen	شستن	heništen	نشستن

تعدادی از واژه‌های مشترک در شه‌میرزادی و مازندرانی

کول (پوست)، لا(لحاف)؛ کش (وارفته)؛ کش (پهلوی)، کل (کچل)؛ کل پر (ناپدری)؛ باهار (بهار)، کوتِر (کبوتر)؛ دار (درخت)؛ سازِه (جارو) (قاسمی شه‌میرزادی، ۱۳۸۹: ۱۶۸۷).
شکم در شه‌میرزادی به صورت «بُتیم» و در مازندرانی به صورت «بُتیم» تلفظ می‌شود (همان: ۱۶۸۸).

نمونه‌ای از واژه‌های مشترک شه‌میرزادی، سمنانی و سنگسری: آل (دهان)، اوسار (افسار)، دیم (صورت)، ماشِه (انبر)، نَشت (کثیف) (همان: ۱۶۸۸).

ترانه کَنز/الاسرار مازندرانی که به نام امیر پاژواری گردآوری شده‌است، شامل اشعاری از شاعران دیگر تبری نیز است و نمونه‌ای برجسته از آثار مکتوب تبری، به‌ویژه گویش بابلی است، همچنین این گویش همانند دیگر گویش‌های تبری دارای واژگانی است که برخی، از نظر ریشه‌شناسی به زبان‌های باستانی و میانه وابسته‌اند. پهلوی و کمر: kaš برابر نهاد پهلوی kaš و خوب و نیکو: xejir برابر نهاد پهلوی hučih (نکوروی) (اسماعیل پور، ۱۳۷۹: ۲۰۶).

کتابنامه

اسماعیل پور، ابوالقاسم (۱۳۷۹). بابل شهر بهارنارنج، به کوشش کاظم فرهادی، تهران: نشر چشمه.
اکبرپور، رسول (۱۳۸۶). «بررسی ساختار دستوری گویش بابل»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.

حدود العالم من المشرق الى مغرب (۱۳۸۳). به کوشش منوچهر ستوده، تهران: طهوری.
دانشنامه جهان اسلام (۱۳۷۵). حرف ب، به کوشش عباس زریاب، ج ۱، تهران: بنیاد دائرة المعارف اسلامی، چاپ دوم.

پرمون، یدالله؛ زمانی، سلیمه (۱۳۹۲). «دو تبیین قاعده‌بنیاد برای رفتار قاعده‌مند صورتهای فعل «گرفتن» در گونه شه‌میرزادی»، دوفصلنامه علمی-پژوهشی زبان‌پژوهی دانشگاه الزهرا (س)،

ویژه‌نامه زمستان.

پیرزاد، ناصر (۱۳۸۹). «توصیف مشخصه‌های تصریفی فعل در گونه مازندرانی (گونه بابلی)»، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد*، بیرجند: دانشگاه ادبیات و علوم انسانی.

جهانگیری، نادر (۱۳۵۲). «بررسی تعداد، توزیع و گسترش گویش‌های رایج در استان»، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد*، تهران: دانشگاه تهران.

دبیرمقدم، محمد (۱۳۹۹). *رده‌شناسی زبانهای ایرانی*، ج ۲، تهران: سمت.

زمانی، سلیمه (۱۳۹۲). «شبکه قواعد واژوایی فعل در گویش شه‌میرزادی»، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد*، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات.

شکری، گیتی (۱۳۸۹). *واژه‌نامه و واژه‌نمای کنوا‌اسرار مازندرانی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

فناپی، مژگان (۱۳۹۴). «بررسی زبان‌شناختی گویش بابلی»، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد*، فرهنگ و زبانهای باستانی، دانشگاه شیراز.

قاسمی شه‌میرزادی، عبدالله (۱۳۸۹). «پژوهشی در گویش شه‌میرزادی از نظر گویش‌شناسی تطبیقی با گویش حاشیه کویر»، *مجموعه مقالات همایش بین‌المللی گویش‌های مناطق کویری ایران*، ج ۱، دانشگاه سمنان، به کوشش عصمت اسماعیلی و مصطفی جباری.

قطره، فریا (۱۳۸۶). «مشخصه‌های تصریفی در زبان فارسی امروز»، *مجله دستور*، ویژه‌نامه فرهنگستان جلد سوم. صص ۵۲-۸۱.

قلی‌تبار، سارا. (۱۳۹۲). «بررسی تحولات واجی گویش مازندرانی (گونه بابلی)»، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد*، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، دانشکده زبانهای خارجی.

کرد زعفرانلو کامبوزیا، عالیہ (۱۳۸۵). *واج‌شناسی: رویکردهای قاعده‌بنیاد*، تهران: سمت.

کلباسی، ایران (۱۳۷۷). «نوعی ناهمگونی واکه‌ای در گویش کلاردشتی»، *مرکز نشر دانشگاهی*، س ۱۳، ش ۱-۲، صص ۱۱۶-۱۲۲.

لکوک، پیر دو (۱۳۸۳). «گویش‌های حاشیه دریای کاسپین و گویش‌های شمال غرب ایران»، *راهنمای زبانهای ایرانی*، جلد ۲، ترجمه حسن رضایی باغبیدی و همکاران،

تهران: ققنوس، صص ۴۸۹-۵۱۶.

مرعشی، ظهیرالدین (۱۳۴۵). *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*، به کوشش محمدحسین

تسیبچی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی شرق. نیای، جعفر؛ حسین زاده، پوران دخت (۱۳۸۳).

بابل، شهر زیبای مازندران، ج ۱، تهران: سالمی.

هاشمی کمانگر، سمیه (۱۳۹۲). «ساخت گروه فعلی در زبان تبری (گویش بابلی)»، *پایان نامه*

کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.

یاقوت (۱۳۸۰). *معجم البلدان*، ترجمه علینقی منزوی، سازمان میراث فرهنگی کشور، اداره کل

آموزش، انتشارات و تولید فرهنگی.

یداله پور، زبیده (۱۳۸۵). «بررسی آواشناختی گویش مازندرانی (لهجه بابلی)»، *پایان نامه*

کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.

Lecog, P. (1989). *Cmmiiii ii ; rrrrrrr rr Iiiii rrr mm*, Les Dialectes Caspiens Et Les Dialectes Du Nord-Quest De L'iran, Lr.

مرکز آمار http://nnt.sci.org.ir/sites/apps/yearbook/year_book_doc/91-20-02.pdf

ایران:

<http://khalilkola.blogfa.com/post/5>

<http://farmandari-babol.ir/?PageID=75&MID=1&PMID=15&MRID=47>

<http://kasmankola.blogfa.com/post-3.aspx>

A Glimpse of the Bābolī Dialect

lll imem mmmmm

lll mnic aaaU Uii vrrsityT Tnnnn

Abstract:

Bābolī is a dialect of the Tabari language that is spoken in the Mazandaran province of Iran. It is particularly spoken in the cities of Bābol, Amirkolā, Zargarmahle, Gatāb, Galugah, Xošrudpey, and Marzikolā. Tabari belongs to the Caspian group of languages, which is divided into Eastern, Western, and Central dialects. This article

provides a brief description of the phonetics, lexical, syntactic, and sociological aspects of the Bābolī dialect. The research indicates that Bābolī is mostly spoken in rural areas, with a lesser prevalence in urban areas.

Keywords: Tabari Language, Caspian languages, Iranian Language, Bābolī Dialect

